

خیلواکی



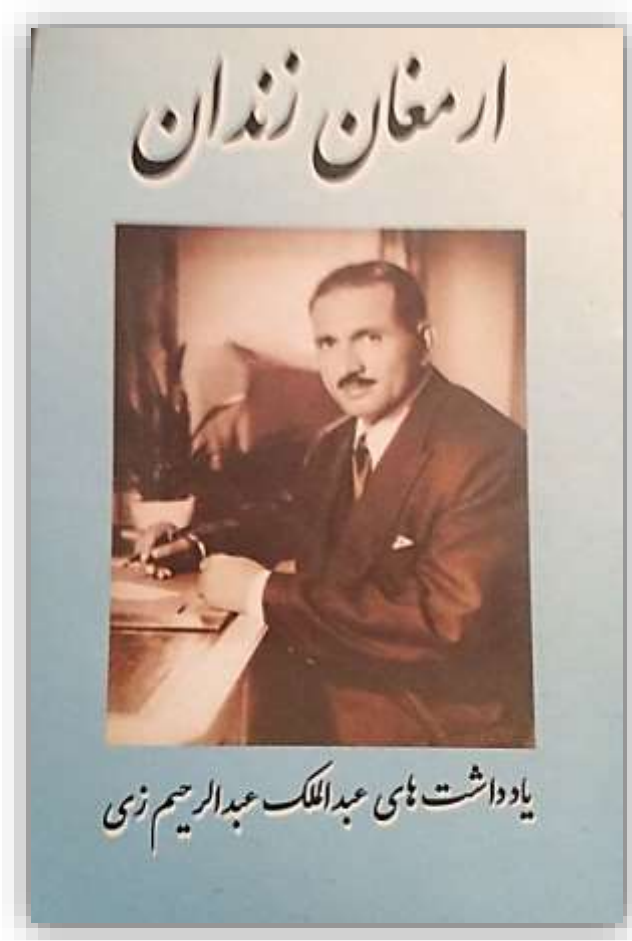
استقلال

www.esteqtaal.net

یکشنبه ۱۲ مارچ ۲۰۲۳

به اهتمام بهاول ملک عبدالرحیم زی

از یادداشت های عبدالملک عبدالرحیم زی



افتخار داریم که جهت افشای حوادث و وقایع مبرهن تاریخ و روشنی اذهان هموطنان که نسل های موجوده و آینده باشند، خاطرات مرحوم عبدالملک عبدالرحیم زی وزیر مالیة مبتکر، فعال، سختکوش و خدمتگار حقیقی ملت افغانستان را که علی الرغم

نوآوری های عام المنفعه در ساحات صنایع، مالیات، بودجه، زراعت، بانک داری و اقتصاد، با افتراپی که هرگز به اثبات نرسید، مدت ۲۲ سال را بی سرنوشت در زندان های مخوف و سیاه چال های تاریک بدون محکمه عدلی سپری نمود، به مطالعه خوانندگان و هموطنان معزز می گزاریم.

از محترم آقای بهاول ملک مقیم جرمنی که با ارسال کتاب آموزنده و مستند «ارمغان زندان» اثر مرحوم عبدالملک عبدالرحیم زی پدر بزرگوار شان، لطف بزرگی جهت پیشکش معلومات جامع و غیر قابل انکار دهه های متوالی قرن ۲۰ میلادی افغانستان عزیز نموده اند، نهایت سپاس گزار هستیم. روح و روان آن خدمتگار افغانستان عزیز شاد و یادشان همیشه گرامی باد.

... پیوسته به گذشته

قسمت نهم

گفته های سردار محمد داود در دوران خانه نشینی

سردار محمد داود خان در دوران خانه نشینی خود پیهم می گفت که مسؤل از بین بردن عبدالملک از صحنه فعالیت و کار های بی نظیر، خانواده من بود، بنابراین همه خرابی هائی که بعد از برکناری عبدالملک در عالم انکشافات اقتصادی و هم چنان اجتماعی و عرفانی کشور ببار آمد، روی قدرت نمائی های خاندانی ما بود که ایشان عالماً و عامداً به هیچوجه بدین سرعت پیشرفت کشور را نمی خواستند. اوشان «خاندان شاهی» درک کردند که این انکشافات بی سابقه و بی بدیل که بوسیله عبدالملک از طریق برداشتن کسر ۲۴ ساله بودجوی (۴ سال دور نادری و ۲۰ سال دور ظاهر شاهی «۱۳۰۹ تا ۱۳۳۲») و طرح پلان اول اقتصادی که بعد از آن عملی میشد، حتماً به دنبال خود انکشافات عظیم سیاسی را آوردنی بود و آنگاه این رشد سیاسی مردم موجب اضمحلال و حتی از بین بردن قدرت خانواده ما می گردید. بنابراین بانیست این وزیر طرفدار انکشافات ملت را از بین بر میداشتند و باز در غیبت او از یکسو دست چپاول ایشان در تاراج ثروت های کشور، مانند سالهای پیش از وی باز می ماند، از جانب دیگر مانع همه آن انکشافاتی می گردیدند که وی در پلان اول اقتصادی گنجانیده بود که چنانچه روی توطئه کافه ایشان این وزیر خدمتگار واقعی وطن از

صحنه برداشته شد و بعداً همه، آن مأمول شوم خود را بسر رسانیدند.

ملاقات با محمدظاهرشاه و تیرگی مناسبات

سردار محمد داود خان چنانکه در دور جمهوریت نام نهاده خود ثابت کرد، همه کارها را به مشورت خانواده خویش صورت میداد، گویا آنچه در آن دور «دور صدارت عظمی» خود انجام میداد، نیز روی پالیسی مشترک خانواده شاهی بود. زیرا وی و برادرش «سردار محمد نعیم خان» اعضای با نفوذ و موثر شورای سلطنتی بودند و باز من در هر کار خود مواجه با این دو برادر بودم، نه با افراد دیگر آن خانواده.

وقتیکه اختلاف نظر من با این دو برادر شدت یافت، من به ظاهر شاه گفتم: «بارها می گفتید که بیش از ۲۰ سال پیش دور سلطنتم به تاریکی محض سپری شد، همین تو بودی که همه درد های دیرینه کشور را درک کردی، و با فهم عالی و همت بلند خود به تیمار داری این جامعه مریض کمر بستی و عملاً ثابت کردی که منابع ما قدرت هر گونه انکشافات را داشت و دارد.» او به جوابم گفت: «همین اکنون هم بر این حقیقت معترفم و از آن گذشته به هر جوانیکه بعد اكمال تحصیل عالی خویش از خارج بر می گردد و نزد مشرف می شود، من از این موفقیت های بی نظیر و بی سابقه که در اثر ابتکار عمل و کار های بی بدیل خودت نصیب کشور ما شده یاد آوری کرده ام...» در این وقت من به او گفتم: «اکنون دستهای رویکار است و می کوشند که همه این موفقیت ها و کارها را دوباره درهم و برهم کنند و این بار وضعی را بار آورند که به هیچ وجه چاره آن شده نتواند» وی پرسید: «اینها کی اند و چطور جرأت به چنین کاری خواهند کرد؟» من گفتم: «این ها دو پسر عموی شما اند که به زیر سایه شما (مقام سلطنت) به هر سو دست می اندازند و هر قانون شکنی که بخواهند به صراحت و بدون هراس به سر می رسانند.

چنانکه سالهای پیش سردار محمد هاشم خان صدر اعظم با همکاری سردار محمد نعیم خان معاون صدارت آن دور و همدستی بناغلی عبدالمجید خان زابلی، رئیس بانک ملی، وزیر اقتصاد ملی و رئیس بانک مرکزی آنوقت، نه آنکه عالماً و عامداً آن انکشافات بی سابقه دور امانی را متوقف ساخت، بلکه طوریکه نزد شما معلوم است در بودجه عادی مربوط به سکتور خدمات عامه نیز چنان تحدیدات گوناگونی را به بار آورد که بالنتیجه محض عشر عشر ضرورت های تخصیصات دوائر دولتی را به دسترس شان گذاشته و

روان شاد عبدالرحیم زی حین مصافحه با محمد ظاهر شاه



در نتیجه بخش اندک از یکسو فعالیت‌های عادی هم بحساب «بخور و نمیر» فلج گردیده است. از جانب دیگر آن کارهایی که بانیست از طریق تمویل بودجه عادی بسر برده می شد، این بار از طریق بیگار های کمر شکن بر مردم رنجبر تکمیل گردید، چنانچه روی همین روش غیر عادلانه و استثمار گرانه و هم چنان سیاست دشمنانه دولت، جامعه باستانی عوض انکشافات به سقوط قهقرائی مواجه و مردم بجای ترفیع و سعادت سوی فقر و بیچارگی سوق داده شد، در همین دور و باز روی همین روش عنودانه و غیر ملی بود که گلیم طبقه متوسط از جامعه ما برچیده شده و بدینوسیله مردم ما جبراً به دو طبقه بسیار مرفع و غنی و بسیار فقیر و بی روزگار در آورده شد. آری! عده بسیار کم و قلیل با ثروت های قارونی بر رأس همه قرار گرفته، بقیه توده های عظیم در رنج و محنت و عذاب و محرومیت های گوناگون عقب لقمه نانی می تپیدند. این دسته نابکار نه آنکه انکشافات دور امانی را از بین بردند، بلکه بهترین فرصت های دوران جنگ دوم جهانی را نیز به نفع آن تراستی که خود ایشان (زابلی و سردار محمد هاشم خان و سردار محمد نعیم خان و عده دیگری از با نفوذان آن روز) بوجود آورده بودند، ربودند و چاپیدند. به اعلیحضرت شما معلوم است که در آنوقت درهای بازار و مارکیت های شرق و غرب برای قبول متاع صادراتی افغانستان باز بوده، پشم و پنبه چون

در آوان جنگ از مواد مهم ستراتیژیکی گفته می‌شد، بنا بر این طرفین متخاصم به ولع انتظار ورود آن را به مارکیت های خویش داشته ازینرو به نفع متاع صادراتی کشور ما وضعی بار آمد که در مقابل هر افغانی متاعی که صادر میکردیم از هفت دالر (در پنبه) تا ده دالر (در پشم) و هم چنان قره قل و دیگر امتعه صادراتی به حساب و نفع تجارت صادراتی ما پس بر میگشت. این دستگاه که بانک ملی کشور بود، پشم را از مالداران به فی سیر ده افغانی گرفته در خارج فی پوند انگلیسی به هفت دالر می فروختند. کذا پنبه معلوج را از قرار فی سیر کابل "پانزده و نیم پوند انگلیسی" به هفت افغانی خریده، فی پوند آنرا به سه دالر امریکائی به فروش می رسانیدند. اما افسوس و صد افسوس که همه این مفاد سرشار و هم چنان اسعار خارجه مذکور به نفع آن تراست «بانک ملی» که در انحصار چند نفر پر نفوذ و پر قدرت قرار داشت انتقال داده شد و به وسیله اوشان به بانکهای سویس و امریکا قاچاق شد.

حقیقت آنست که در صورت موجودیت حکومت های دلسوز و واقعاً ملی کشور ما از آن دور جنگ دوم جهانی بهترین استفاده هائی را از نگاه انکشافات اقتصادی نموده می توانست و از این طریق انکشاف اجتماعی، عرفانی و بالنتیجه سیاسی در کشور به بار می آمد، خاصتاً اگر برای همه آن در آمد های سرشار اسعار خارجی بعد از تجمع آن در حساب های مامون بانک های مورد اعتماد پلان وسیع سرمایه گذاری در ساحة زراعت، صنعت، معادن، مواصلات و هم چنان انکشاف وضع عرفانی و بهداشت کشور طرح و تدوین می شد و باز جهت پیاده کردن این پلان ها از یکسو از فروش و لیلام ماشین آلات و فابریکه ها و سایر وسایل تخنیک کی کشور های مغلوب (آلمان، ایتالیا و جاپان) بهره گرفته می شد و از سوی دیگر خلای کمبود تکنالوژی با پذیرفتن مهاجرین آلمانی، ایتالیایی و جاپانی (ایشان از طریق یونو در همان آوان جنگ و بعد جنگ آهنگ مهاجرت به افغانستان را نموده بودند، چنانچه لیست های مفصل آن در وزارت خارجه آن وقت موجود است) بر طرف می گردید. اینکه با همه این امکانات عدیده و فرصت های بس مهم و مفید، کشور عوض انکشاف به سوی قهقرا سوق داده شد، خود جنایتی است بس بزرگ و خیانتی است بس سترگ و عظیم! اکنون که پس از همه آن محرومیت های طولانی و ناکامی و بالخاصه پسمانی ها، در اثر از خود گذری ها و جان فشانی ها و خاصتاً ابتکار عمل بنده امور مالی و اقتصادی کشور از طریق آن توازن بی بدیل ایکه نخست در بودجه عمومی کشور و به قدم بعدی در ساحة اقتصادی کشور بعمل آمد به مرحله توازن، تحرک و ترقی گرائیده چرا باز همان دست ها کمر برای تخریب بسته، می خواهند این بار کشور را سوی چنان پرتگاهی قرار دهند که باز چاره و علاج آن غیر مقدور باشد».

شاه از این گفتار های من به بهت در آمده، علی الظاهر با اشاره سر و حتی در هم بردن چهره بر این وضع تأثرات خود را نشان داده، در اخیر دست به سینه زده اظهار کرد: « اکنون وظیفه من است تا مانع این چیزها گردم، تو مطمئن باش! من دیگر نخواهم گذاشت تا کشورم باز مورد بازی های این و آن گردد». اما وقتیکه یک ماه بعد من با وی دیدار نموده و تذکر داده گفتم: «تخریبات و شدت عمل این دسته نابکار به حدی رسیده است که اگر زودتر دست بعمل نشوید، وضعی بار خواهد آمد که باصطلاح کار از کار گذشته، آنگاه به هیچ وجه چاره آن را نتوان ساخت». این بار به من چنین گفت: «بسیار کوشیدم تا جلو این جریان را بگیرم، ولی به این دو برادر زورم نرسید و باز قانوناً من حق مداخله را در کار حکومت ندارم». من با لهجه بسیار صریح گفتم: « اعلیحضرتا! اینکه می فرمائید باوشان زورم نکشید، نزد من شگفتی بار آورد. آنها کی هستند و در صورتیکه شما سایه خود را از سر آنها پس کنید، آنگاه ایشان نزد مردم چه حیثیت خواهند داشت و هم چنان در برابر آنانی که واقعاً کمر برای خدمت مردم و ارتقا و پیشرفت کشور بسته باشند، چگونه قیام کرده می توانند؟! زور اوشان چیست و چه لیاقت دارند و یا اتکاء مردمی؟! « شاه از من پرسید: «مفهوم این گفته هایت چیست؟ و اینکه می گویی اگر سایه خود را از سر اوشان دور کنی، چه مفهومی دارد؟» من به جواب شان گفتم: «آیا اگر ایشان عالماً و عامداً این جامعه را بسوی پرتگاه عدم سوق میدهند، باز هم شما به کار ایشان غرض نمیدارید؟!» شاه گفت: «به هیچ وجه و باز به هیچ کس موقع و یارا نخواهم داد تا با کشورم چنین بازی بنمایند ولو که به هر سویه و از هر طبقه ای باشد» من گفتم: «همین اکنون عده با دو پسر عمو و شوهران خواهران شما به تخریبات عظیمی دست می زنند، وقتیکه من مانع این عمل شوم آنها می گردم، می خواهند از طریق های مختلف یا مرا همکار این مامول شوم خود ها قرار دهند و یا در صورت عدم پیروی و همکاری از صحنه بردارند، اگر اعلیحضرت شما درین مورد مداخله نمی کنند، پس بهتر است استعفای مرا بپذیرید و ازینطریق آنان را در آنچه میخواهند آزاد بگذارید. زیرا تا وقتیکه من متصدی امور مالی و اقتصادی کشورم به هیچ وجه به کسی اجازه نمیدهم تا به آن پلان اقتصادی که بعد تصویب مجلس عالی وزراء و تصدیق پارلمان و توشیح اعلیحضرت شما مورد تطبیق قرار گرفته است بازی ها کنند، و آنرا تخریب نمایند. شما میتوانید روی صلاحیت قانونی خویش اختلاف نظر ما را به وسیله یک هیئت پارلمانی مورد بررسی قرار دهید، زیرا قانون اساسی کشور در ماده (۷۶) خود وزراء را راساً نزد شورای ملی (پارلمان) کشور مسؤل معرفی می کند، اکنون که میان یک وزیر و صدر اعظم و باز در چنین یک موضوع حیاتی کشور اختلاف اساسی و مهمی پدید آمده است، یا باید وزیر روی

درخواست استعفائیکه از خود صدراعظم و شاه می نماید، از کابینه خارج گردد، و یا صدراعظم و برادرش از اعمال تخریبی آن بر حذر گردانیده شوند. باز اگر باین دو طریق چاره رفع این اختلاف دور از مقدور مقام ذیصلاح باشد، بهتر است قضیه به مرجع قانونی آن که پارلمان کشور است ارجاع گردد، شما مطمئن باشید که از روی براهین و استدلال که نزد موجود است در پارلمان این دو برادر را چنان گوشمالی دهم تا بار دیگر به مقدرات کشور بازی نکنند. گویا آنانیکه طبق فرموده شما با اینکه زیر سایه و حمایه شما اند، اکنون به وضعی در آمده اند که دیگر زور شما بر آنان نمی رسد، از اینطریق براه آمده میتوانند و یا گوشمالی قانونی شده میتوانند و بس...» شاه باز علی الظاهر مرا ذیحق گفته اظهار کرد: «تو مطمئن باش من بایشان یارای چنین قدرت نمائی را نمیدهم» اما در عمل هیچ اقدامی نه نموده وضع من و این دو برادر را تیره تر گردانید.



شادروان عبدالرحیم زی حین مذاکره با محمد ظاهر شاه

توطئه اول

شاه روزی به من گفت: «وضع خانواده من به طفلانی می ماند که برداشت نعمت ها را نداشته پیوسته به از بین بردن آن می کوشند». من پرسیدم: «مطلب این فرمایشات تانرا کاملاً درک نکردم» وی گفت: «سالهاست که امریکائیان از ما روگردان شده، با همه مساعی که سردار محمد نعیم خان در چندین سفر خود به ایالات متحده بعمل آورد، و یا هم چنان از طریق بکار بردن کافه آن کسانیکه وزارت خارجه ما آنان را دیپلومات میدانند در این راه ناکام مطلق بوده کوچک ترین موفقیتی بدست نیامد. اما به مجردیکه خودت برای این مامول بکار انداخته شدی از طریق تفاهمات و مذاکرات بس موثر و مفید خودت، نه آنکه در امیدی بر روی کشور ما باز شده، بلکه این بار همان امریکای

روگردان برای کمک ما چنین رو آورد که برای بسیاری از کشور های دیگر هم ممکن نیست. اما اکنون وضع احساسات ما بحدی غلیان دارد که نه آنکه به موفقیت های یک وزیر خود تن در نمی دهیم، بر آن کشور که سر تا پا محتاج به کمک شان هستیم نیز بازی طفلانه کرده تهمت می بندیم. فی المثل گفته می شود: موفقیت های وزیر مالیات و متصدی وزارت اقتصاد ملی در ایالات متحده ناشی از آن بود که وی با آنها پیمان سری بسته است تا از طریق کمک های عسکری و پولی اوشان بر رأس جامعه قرار گرفته، بعد افغانستان را به نفع آنها به پکت بغداد در آورد. « شاه به گفتار خود افزود: «آیا این لاطائلات و ادعاهای پوچ قابل قبول است؟ سردار محمد نعیم خان عوض آنکه به بی کفایتی و عدم لیاقت خود معترف شود، در چنین یک وقت حساس که ما سر تا پا به کمک اقتصادی و تکنالوژی ایالات متحده امریکا محتاجیم و اکنون به مساعی جمیلانه و فعالیت مدبرانه خودت در های کمک های آن کشور بر روی ما باز شد، از روی عقده و حسد آنرا پس پا زده می کوشد تا همه این موفقیت ها و چانس ها را وارونه(برعکس) گرداند...» من به شاه گفتم: «این ها دو بار دیگر هم کوشیدند تا برایم توطئه هائی بریزند، چنانچه یکبار بعد از گفتگوئی که میان من و جنرال عارف خان(وزیر دفاع ملی آنروز کابینه ما)در محضر همه وزرا و صدر اعظم واقع شد و منجر به استعفاء وی گردید، از طریق یک فرد خانواده شما (سردار محمد ولی خان) به عده افسران اردو صریحاً چنین هشدار داد: «متوجه باشید! کشور در خطر است زیرا عبدالملک که هم افسر برجسته اردو و هم یک عضو فعال و با نفوذ کابینه، پسر عم سردار محمد داود خان می باشد با قدرت اقتصادی که در دست دارد و با محبوبیتی که در کافه طبقات کشور خاصاً جوانان و افسران اردو حاصل کرده است می خواهد از طریق یک کودتا بر رأس کشور قرار گیرد...» چون آن عده افسران از این توطئه ریزی یک فرد خاندان شاهی فوق العاده منزجر گردیدند و همه آن گفته های سردار محمد ولی خان را چیز های پوچ دانسته درک کردند که دیگر خاندان شاهی تحمل شهرت و محبوبیت هائی را که من از لحاظ حسن تدویر امور و پیشرفتهای بی نظیر در کار های کشور کسب کرده ام نتوانسته، می خواهند از این طریق مرا از صحنه بردارند، بلا معطلی بوسیله دو نفر با من تماس حاصل کرده، مرا بدینوسیله از جریان کار آگاه گردانیده اظهار کردند: «ما حاضریم بهر مقامیکه جهت استماع آن چه سردار محمد ولی خان بما گفته رفته مطالب مزبور را بدون ترس و وهم آنگونه که شاهد بودیم بیان کنیم...» چنانچه من این چیز را هم به شما و هم به صدر اعظم گفتم و آن دو افسر رشید و شجاع بدون کم و کاست آنچه را سردار محمد ولی خان باوشان گفته بود بحضور شما و نزد صدر اعظم گواهی دادند. اما وقتیکه نوبت شما و صدر اعظم رسید، نه آنکه به این توطئه چیان

خانواده خود چیزی نگفتید، بلکه قضیه را کان لم یکن قرار دادید. شما به من گفتید: من و تو با هم رفقای عسکری هستیم تو از زبان یک پادشاه و باز رفیق عسکری خود چنین بدان که نه آنکه در باره تو فکر بدی نداریم، بلکه نسبت به همه آن موفقیت های بی نظیری که کشور از نگاه کار های خودت حاصل گردیده، ترا بسیار دوست داریم، ایشان ولو که منسوب به خاندان ما هم هستند می خواهند میان ما و شما بی اعتمادی تولید کنند و بار دیگر کار های کشور را خراب کنند، بنابر این به این واهیات و لاطائلات اهمیت مده! و از سوی ما کاملاً مطمئن باش. به سردار محمد ولی خان دستور داده شد تا همانطور که خارج کشور را مقر اقامت خود قرار داده، فوری به خارج رفته دیگر در کابل نباشد...».

توطئه دوم

ادامه دارد...